

معناگرایی از دیدگاه قرآن و لوگوتراپی

مرتضی امامی خلیل آبادی^۱

چکیده

مکتب ویکتور امیل فرانکل اتریشی استاد روانپزشکی دانشگاه وین که روش او در اروپا و آمریکا در حوزه روان درمانی مورد توجه جدی قرار گرفته و در برخی کتاب‌های تاریخ روانشناسی و کتاب «روان شناسی کمال» از دوآن شولتس، دیدگاه‌های او نقل و نقد شده است، به «لوگوتراپی» معروف است. لوگوتراپی که بعضی از کارشناسان آن را مکتب سوم روان درمانی وین نام نهاده‌اند، بر پایه معنای هستی آدمی و تلاش فرد برای رسیدن به این معنا استوار است. نظریه این دانشمند روان‌شناس که علیرغم تأثیر پذیری آن از مکاتب فروید، اگزیستانسیالیسم و اومانیزم، در برابر دو مکتب دیگر روان‌شناسی یعنی رفتارگرایی و روان‌کاوی فرویدیزم قرار دارد، شباهت بسیاری با برخی آیات قرآن دارد. این مقاله در صدد تطبیق برخی اصول لوگوتراپی نظیر «تهی زندگانی»، «معنای عشق»، «مسئولیت»، «معنای رنج»، با آموزه‌های قرآنی است.

کلید واژه‌ها

لوگوتراپی، اگزیستانسیالیسم، جهان‌بینی الهی، فطرت، عشق

۱. استادیار دانشگاه شهرکرد

طرح مسئله

خلاً معنا در زندگی می‌تواند منشأ بسیاری از بیماری‌های روانی باشد. بدیهی است انسانی که به غایتمندی آفرینش خود و جهان اعتقاد دارد، با آن کس که زمین را بسان توپ تی‌پا خورده سرگردان در فضا و خویش را در تلاوت تکرار روزها و شبهای زندگی خسته و عبث می‌انگارد، بسیار متفاوتند.

پس از انقلاب صنعت، ظهور مکاتب اومانستی و طرح و گسترش مسائل و پیشرفتهای نسبی علم روان‌شناسی، نظریات زیگموند فروید (Sigmund Freud)، روان‌شناس و روان‌کاو مشهور اتریشی، که ریشه همه مشکلات و بیماریهای عصبی و روانی، نابسامانیهای اجتماعی و فرهنگی انسان را مربوط به ناخودآگاه و سرکوب‌گرایی و عقده‌های روانی ناشی از آن می‌دانست، با تبلیغات فراوان در مدتی کوتاه، بسیاری از مسائل اجتماعی و سیاسی و مقررات حقوقی جوامع مختلف را تحت تأثیر قرار داد.^۲

هر چند کشف فروید در باره «ناخودآگاه» هنوز کشف مهمی تلقی می‌شود^۳ اما آدلر، یونگ و ویکتور فرانکل، اولین کسانی بودند که راه خود را از تفکر محدود فروید جدا کردند تا آنجا که دیگر امروزه روان‌کاوی فروید تنها میدان‌دار روان‌درمانی نیست و در اروپا به طور آشکاری از فروید روگردانده و به تحلیل‌گریزیستانسیالیستی در زمینه روانشناسی پناه برده‌اند. این روی‌گردانی صورتهای مختلفی به خود گرفته که مکتب لوگوتراپی ویکتور فرانکل (Viktor Frankl) اتریشی، یکی از آنها است.^۴

۲. ر.ک آنتونی استور، فروید، ترجمه حسن مرندي

. شولتس، دوآن، روان‌شناسی کمال، الگوهای شخصیت سالم، ترجمه گیتی خوشدل، تهران نشر نو، ۱۳۶۹۳

۴. Viktor E. Frankl. Mans Search For Meaning. ویکتور فرانکل، انسان در جستجوی معنی، ترجمه دکتر اکبر معارفی، ص ۶۶، انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۵۰۹

فرانکل، علیرغم ایرادات مبنایی که با فروید و آلفرد آدلر و دیگر روانشناسان انجمن بین‌المللی روانکاوی دارد اما وی را رد نمی‌کند و روش خود را بر آنچه او در زمینه ناخودآگاه بیان داشته، بنا می‌گذارد. وی در این باره می‌نویسد:

«بنا بر اصول لوگوترایی تلاش برای جستن معنایی در زندگی، اولین نیروی محرکه و انگیزنده هر فرد است. من با مقایسه لذت‌خواهی که پایه روانکاوی فروید است و نیروخواهی که پایه روانشناسی آدلر است، به این تئوری «معنی‌خواهی» نام داده‌ام.»^۵

و در کتاب «فریاد ناشنیده برای معنا» (The unheard cry for meaning) معتقد است که هر یک از این مکتب‌ها کمک شایانی به روانشناسی نموده‌اند و معنی‌درمانی به هیچوجه ارزش یافته‌های شایسته و هشیارانه پیشتازان برجسته‌ای چون فروید (Freud)، آدلر (Adler)، پاولوف (Pavlov)، واتسون (Watson) و اسکینر (Skinner) را نادیده نمی‌انگارد. هر یک از این مکتب‌ها در چهارچوب ابعاد به خود، گفته‌های ویژه خویش را دارند، ولی اهمیت و ارزش واقعی آنها تنها در صورتی آشکار می‌گردد که در بعدی فراگیر و عالی‌تر و انحصاری‌تر در وجود بشر، یعنی بعد انسانی قرار گیرند. مطمئناً در اینجا دیگر بشر را نمی‌توان به عنوان موجودی انگاشت که نگرانی اصلی وی ارضای سائق‌ها و غریزه‌هاست، و یا تنها به دلیل وجود این موضوع، نهاد، خود و فراخودش را آشتی می‌دهد. همچنین نمی‌توان واقعیت انسان را صرفاً نتیجه روند شرطی شدن و بازتاب‌های شرطی دانست. در این‌جا بشر به عنوان موجودی در جستجوی معنی تلقی می‌شود، جستجویی که به نظر می‌رسد بی‌نتیجه ماندن آن مسؤول بسیاری از بیماری‌های روانی دوران ما باشد. بنابراین روان‌درمانگری که از گوش دادن به

۵. همان

این «فریاد ناشنیده برای معنی» اجتناب می‌کند، چگونه می‌تواند با انبوه نوروهای قرن ما مقابله نماید؟!^۶

مکتب لوگوترابی، نه به لحاظ کاشف آن که استاد دانشکده پزشکی دانشگاه وین است و نه به خاطر تجربیاتی که فرانکل در دوره جانفرسای اسارت در اردوگاه‌های نازی‌ها به دست آورده، بلکه به جهت پلی‌کلینیک‌های بیماری‌های عصبی (Neurological Poliklinik) که در بیشتر کشورهای جهان گشوده است، اهمیت بسیاری پیدا می‌کند.

قرآن با طرح نظریه فطرت و مکتب لوگوترابی با تبیین خاصی از «ناخودآگاه» در انسان، هر کدام برآند تا زندگی پر ابهام و عبث انسان به بن‌بست رسیده را معنا نمایند. حال تا چه اندازه این مکتب با نظریات قرآن در حوزه معناگرایی و فطرت نزدیک است؟ به نظر می‌رسد تطبیق و مقایسه اصول اساسی لوگوترابی با قرآن می‌تواند نقاط ضعف و قوت آن را روشن گرداند.

تحلیل مکتب لوگوترابی

لوگوس (Logos) واژه‌ایست یونانی که «معنی» را می‌رساند. اصولاً لوگوس در زبان یونانی نه فقط به «معنی» اطلاق می‌شود بلکه روح را نیز شامل می‌گردد. مقابله با مسائلی روحانی مانند آرزوی زندگی پر از معنا یا بی‌کامی از نرسیدن به این آرزوها در قلمرو لوگوترابی است.^۷ ترجمه تحت‌اللفظی واژه لوگوترابی (درمان به وسیله معنی)، تحت عنوان «فریاد ناشنیده برای معنا»، نام کتاب دیگری است که فرانکل در ادامه مطالبی که در کتاب‌های روان‌درمانی و اگزستانسیالیسم،

۶. Viktor E. Frankl, The unheard cry for meaning - ویکتور فرانکل، فریاد ناشنیده برای معنی، پیش‌گفتار، ترجمه دکتر مصطفی تبریزی - علی علوی نیا، انتشارات فراروان
۷. انسان در جستجوی معنا، ص ۶۶

خدای ناشناخته، روان‌درمانی و خداشناسی مطرح‌گریده نگاشته است.^۸ وی معتقد است در انسان علاوه بر ناخودآگاه روانی غریزی (instinctual Unconscious) ناخودآگاه روحی روحانی نیز وجود دارد.» و نظریه معنی‌درمانی خویش را بر سه اصل «معنی‌جویی»، «معنی‌زندگی»، و «آزادی اراده» استوار نموده است. نمی‌توان روش درمان فرآنکل را با زیگموند فروید مقایسه نکرد. هر دو پزشک توجه خود را به درمان نوروها (Neuroses) معطوف کردند. فروید ریشه این پریشانی‌ها را در اضطراب‌های حاصله از انگیزه‌های ناآگاه می‌دانست. اما فرآنکل نوروها را بر چند نوع می‌داند و بعضی از آنها را اندیشه‌زاد می‌نامد (The Noogenic Neuroses) یعنی بیمار از پیدا کردن معنایی و مسئولیتی در زندگی ناتوان است. فروید بی‌کامی در زندگی جنسی و فرآنکل بیکامی در معناجویی را تأیید می‌کند. فرآنکل می‌گوید:

«... این مسئله باید کاملاً روشن شود که هیچ انگیزه اخلاقی و حتی مذهبی بمانند آنچه به عنوان غرائز اصلی نامیده‌ایم وجود ندارد. فرد هرگز به سوی رفتار اخلاقی رانده نمی‌شود بلکه اوست که تصمیم می‌گیرد رفتاری سزاوار داشته باشد. شخص این کار را برای خشنودی انگیزه اخلاقی خود و رضایت وجدان نمی‌کند بلکه آن را به عللی و سببی و دلیلی انجام می‌دهد که به آن اعتقاد دارد و خود را به آن وابسته است، به خاطر کسی که دوست دارد یا خدائی که می‌پرستد.»^۹

واژگان اعتقاد، وابستگی، دوست داشتن و پرستش در این جملات به خوبی روشن می‌سازد که وی با فروید که عامل اصلی رفتارهای اخلاقی را سائق‌ها

۸. فریاد... پیش‌گفتار ص ۱

۹. انسان در جستجوی معنی، ص ۶۸

می‌داند، مخالف است. آیه فطرت در قرآن بر این نکته اشاره دارد که خداوند سرشت و خمیر مایه انسان را آن‌گونه آفریده که به مقتضای فطرتش توجه و گرایش به دین داشته باشد.^{۱۰}

”فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ

اللَّهِ... روم/۳۰“، «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است

که خداوند، انسانها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست...»

واژه فطرت که اولین کاربرد آن توسط قرآن صورت گرفته است^{۱۱} مانند طبیعت و گزینه به معنای ویژگی‌های انسان در اصل خلقت و آفرینش وی است که البته از گزینه آگاهانه تر است یعنی انسان خود می‌داند که فطریاتی دارد.^{۱۲} که از جمله این فطریات نیک اخلاقی است. این پرسش قرآن از فطرت آدمیان است که می‌فرماید: **”هل جزاء الاحسان الا الاحسان؟ الرحمن/۶۰“**، «آیا پاداش نیکی به جز نیکی است؟». و نیز خود دین و پرستش و یا حسی که امروز به نام حس دینی در انسانها وجود دارد از جمله فطریات است.^{۱۳}

اگر چه روی کرد اگزستانسیالیستی تحلیلی در نظریات فرانکل و دیگر منتقدان فروید وجود دارد اما وی بر نظریات اگزستانسیالیست‌ها نیز انتقاد نموده است:

«نظرات بعضی از اگزستانسیالیست‌ها نیز در این حال صادق است که می‌گویند آرمان‌های فرد چیزی جز ساخته‌های خود او نیست. بنا بر عقیده ژان پل سارتر مرد سازنده خود است و سازنده «عنصر خود»، یعنی سازنده

10. محمد تقی مصباح یزدی، خداشناسی در قرآن، ص ۴۳

11. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۵۱

12. همان، ۴۵۵

13. همان/۴۶۷

آنست که هست و خواهد بود و باید باشد. اما من معتقدم که ما معنای وجود خود را نساخته‌ایم بلکه به آن پی برده‌ایم و دریافته‌ایم^{۱۴}».

مکتب اگزیستانسیالیسم که ریشه در عرفان شرق و مثل افلاطونی دارد با «کی‌یرگگور» که مسیحی است آغاز می‌گردد و سپس کارل یاسپرس و مارتین هایدگر و ژان پل سارتر به آن صورتی کاملاً الحادی می‌دهند. اگزیستانس (= هستی انسانی)، آن خودی است که در ابتدال زندگی روزانه گم می‌شود و انسان همیشه در جستجوی آن است، همان جام‌جم و همان معنایی است که در عرفان شرق، هر کس به زبانی از آن یاد می‌کند. اما سارتر در «اصالت بشر» با نفی خدا، با نفی ضرورت و ایجاب، با نفی طبیعت و فطرت و استعداد بالقوه، به آزادی می‌رسد و آزادی را برای انسان هدیه می‌آورد. و این انسان آزاد است که بایدخودش را طرح بریزد، چون او مسئول وجود خویش است. او به مسئولیت می‌رسد. او نه تنها مسئول بلکه ملتزم است، و با انتخاب خویش ارزش می‌آفریند. و با این التزام اخلاق جدیدی شکل می‌گیرد و از همین راه قضاوت در باره دیگران امکان می‌یابد. سارتر می‌خواهد بیاموزد که انسان بزرگ‌تر و بی‌تاب، چگونه می‌تواند در این دنیای بی‌خدا، بر خود تکیه کند و بی‌خدا زندگی کند^{۱۵}.

پاسخ فرانکل به سارتر با مسئله شناخت از دیدگاه قرآنی مطابقت دارد.

«قرآن به حکم اینکه دعوت به شناخت خدا و جهان و انسان و تاریخ کرده است و به حکم اینکه در داستان آدم اول که داستان انسان است، او را شایسته تعلیم همه اسماء الهی (حقایق عالم) دانسته است و به حکم اینکه در مواردی علم بشر را از نوع احاطه به چیزی از علم پروردگار- که عین حقیقت است - دانسته

۱۴. انسان در جستجوی معنی، ص ۶۷

۱۵. ژان پل سارتر، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه رحیمی

است: «ولا یحیطون بشیء من علمه إلا بما شاء بقره/۲۵۵»، «و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد، احاطه نمی‌یابند.» شناختن (معنای وجود خود را) را ممکن می‌داند.^{۱۶} فرانکل مدتی دراز در تنگنای زندان‌های نازیان اسیر بود و همه چیز خود را از دست داد. پدر، برادر و همسرش در اردوگاه اسیران جان دادند. چگونه او که همه چیز را از دست داده و همه ارزش‌ها را رو به زوال دیده، رنجور از گرسنگی، سرما، خشونت و وحشیگری و هر دم به انتظار مرگ، زندگی را شایسته نگهداری دانسته است؟

از منظر قرآن، انسان از حیاتی پایدار و جاودانه برخوردار است و ارزیابی نیک‌بختی و بدبختی او با توجه به کل دوره حیات او صورت می‌گیرد. زندگی سرشار از معنا در والاترین تصویر ممکن را قرآن با عنوان «حیات طیبه»، «سعادت»، «فلاح» و «فوز» بیان داشته است:

«من عمل صالحا من ذکر او ائتی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا یعلمون ۹۸/نحل»، «هر کس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات (حقیقی) بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.»

«...فمنهم شقی و سعید هود/۱۰۵»، «آنگاه بعضی از آنان تیره بختند و برخی نیک‌بخت.»

«واتقوا الله لعلکم تفلحون آل عمران/۱۳۰»، «و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید.»

«رضی الله عنهم و رضوا عنه ذالک الفوز العظیم مائده/۱۱۹»، «خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از او خشنودند. این است رستگاری بزرگ.»

۱۶. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۲۹

از سرگذشت فرانکل خواننده درس‌های بسیاری می‌گیرد. تشریحی که فرانکل از آمیختن احساسات و بی‌دردی می‌کند واقعا مبهوت کننده است. اولین حسی که به نجات فرد می‌آید کنجکاوی سرد و جدا مانده‌ایست برای دیدن عاقبت کار. پس از آن تلاشی است برای نگهداری این نیمه‌جان با اینکه احتمال حفظ آن بسیار ناچیز است. گرسنگی، حقارت، ترس و عصبانیت عمیق را تصویری از محبوب، مذهب، آسان‌گیری، و حتی زیبایی آفتاب شامگاهی تا اندازه‌ای آرامی می‌بخشد.

اما اینها نیز به شرطی میل به زندگی را تقویت می‌کند که معنایی به زندگی برهنه زندانی بدهد. در اینجا است که به مفاد و هسته مرکزی اگزیستانسیالیسم بر می‌خوریم که زندگی، رنج است و برای ماندن باید معنایی در رنج جست.^{۱۷} قرآن نیز اگر چه آفرینش انسان و زندگی او را در رنج بیان نموده، اما خود معنا و نهایت این رنج را که ملاقات پروردگار است، اظهار داشته است:

«لقد خلقنا الانسان في كبد البلد/۴»، «به راستی که انسان را در رنج آفریدیم»

«یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه الانشقاق/۶»، «ای انسان، حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در رنجی، و او را ملاقات خواهی کرد»

فرانکل معتقد است اگر زندگی خود معنایی داشته باشد، رنج و میرندگی نیز معنی خواهد یافت. اگر شخصی معنایی را که در جستجوی آن است بیابد، آماده است تا برای آن رنج ببرد. فداکاری کند و حتی اگر لازم باشد جان خود را نیز بر سر آن بگذارد. قرآن نیز به این نکته اشاره دارد: «إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین انعام/۱۶۲»، «در حقیقت، نماز من و سایر عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدا، پروردگار جهانیان است.» در مقابل اگر معنایی وجود نداشته باشد،

۱۷. مقدمه دکتر گوردون آلپورت Gordon Allport استاد سابق روانشناسی دانشگاه هاروارد بر کتاب «انسان در جستجوی معنا»

شخص تمایل به خودکشی دارد، حتی هنگامی که همه نیازهایش از تمامی جنبه‌ها نیز برآورده شود، باز هم آمادگی خودکشی در وی وجود دارد.

لوگو تراپی و تهی زندگانی (Existential Vacuum)

از نظر فرانکل، خلاء وجود یا تهی زندگانی پدیده بسیار گسترده و متداول زندگی امروزی است و معتقد است که این مسئله قابل فهم است و ممکن است به علت دو عاملی باشد که بشر، آن روزی که آدمیزادی حقیقی شد آن را از دست داد. در ابتدای تاریخ بشری، انسان از بسیاری از غرائز اصلی حیوانی که رفتار او را راهنمایی می‌کرد و به آنها تأمین و پوششی می‌داد محروم گردید. این تأمین‌ها و آسایش‌ها چون بهشت جاودان بر انسان حرام گردیده و او را مجبور به انتخاب کرد. علاوه بر آن در طی دوران بعدی بویژه در این اواخر سنت‌هایی که رفتار بشر را پشتیبانی و هدایت می‌کرد، یکی بعد از دیگری از بین رفت. دیگر گزینه‌ای به او نمی‌گوید که چه باید کرد و سنتی نمی‌نمایاند که چه شاید کرد و چیزی نمی‌گذرد که او نمی‌داند چه خواهد کرد و در نتیجه کاری می‌کند که دیگران از او می‌خواهند و روز به روز اسیر هم‌رنگی جماعت می‌شود. این خلاء وجود به صورت ملالت و بی‌حوصلگی ظاهر می‌شود و گفته شوپنهاور را به یاد می‌آورد که گفت: «انسان، جاودانه محکوم است که میان دو قطب متضاد بی‌حوصلگی و هیجان در کشش باشد»^{۱۸}.

در اصطلاح روانشناسی معناجویی ارزش حیاتی دارد. این درسی بود که فرانکل به اجبار طی سه سالی که در اردوگاه‌های داخائو و آشویتس به سر برد آموخت. به عقیده او، در شرایط کاملاً مساوی کسانی که در اردوگاه‌ها بیش‌ترین قابلیت را برای بقا داشتند، آنهایی بودند که به فردای خود، به کار یا شخصی که در آینده

۱۸. انسان در جستجوی معنی، ص ۷۲

منتظر آنها بود، یا به معنایی که باید توسط آنها در آینده تحقق می‌یافت چشم دوخته بودند.

او معتقد است این معنی را نمی‌توان به دیگری تلقین کرد. هر فرد باید معنای زندگی خود را جستجو کند و مسئولیت آن را بپذیرد. سپس گفتاری از نیچه نقل می‌کند که «کسی که چرایی در زندگی دارد با هر چگونگی خواهد ساخت». عده‌ای از زندانیان نشان دادند که بشر می‌تواند با برگزیدن اینکه شایسته رنج‌هایش باشد، بر سرنوشت خود چیره شود و از آن نیز پا فراتر گذارد.^{۱۹}

به عقیده فرانکل معنای زندگی می‌تواند هر کدام از این معانی باشد: معنایی که به تحقق پیوندد، انسان دیگری که با آن روبرو شود، آرمانی که بدان خدمت کند، و یا شخصی که به وی عشق بورزد و تا بدانجا که شخص این تعالی خویش را در وجود انسانی‌اش زنده نگاه دارد، برآستی انسانی است شکوفا شده. او نه با توجه صرف به تحقق خویشتن، بلکه با فراموش کردن خود، چشم پوشیدن از خود و وقف خود و توجه به غیر است که به چنین مقامی نایل خواهد آمد.^{۲۰}

این سخن فرانکل در عمومیت بخشیدن به اهداف متعالی انسان از نظر قرآن قابل نقد است و نمی‌توان پذیرفت که جز خداوند چیز دیگری بتواند به صورت حقیقی به زندگی انسان معنایی واقعی ببخشد. زیرا «الله نور السموات و الارض نور/۳۵»، «خدا نور آسمانها و زمین است» و دنیای بدون خدا، تاریک است و در تاریکی همه چیز با هم برابر است و تمایزی میان زشتی و زیبایی وجود ندارد. محدودیت در هدف، باعث رنج است و با نیاز مستمر انسان سازگاری ندارد. «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام الرحمن/۲۶،۲۷»، «هر چه بر زمین است فانی شونده است. و ذات با شکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.»

۱۹. همان، ص ۷۱

۲۰. همان

برای یافتن معنای زندگی از نگاه قرآن باید به جهان‌بینی قرآن توجه نمود. در جهان‌بینی قرآنی هستی باطل آفریده نشده: «...و یتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا... آل عمران/۱۹۱»، «و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، که پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریدی...» و انسان موجودی دارای کرامت است: «و لقد کرمننا بنی آدم الإسراء/۷۰»، «و به راستی ما فرزندان آدم را گرمی داشتیم...» و نقش انسان در هستی نیز رسیدن به کمال و رشد و بازگشت به سوی خداوند از جاده عبودیت است: «و بشر الصابرين. الذين اذا أصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون بقره/۱۵۶»، «و مؤدبه ده شکیبایان را: آن کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.» «و ما أمروا الا ليعبدوا إلهها واحدا التوبه/۳۱»، «مامور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست.» شکی نیست که عبادت به معنای عام آن شامل تمام رفتارهای نیکوکارانه و خدمت به خلق نیز می‌باشد.

همچنین از منظر قرآن، این هستی، این ماده و این انرژی و این قوانین موجود در طبیعت، همه، خود نیازمند و محکوم هستند و حاکمی را نشان می‌دهند، که این حاکم باید ویژگی‌هایی داشته باشد نظیر:

۱. بی‌مانندی: «لم یکن له کفوا احد. اخلاص/۵»، «و هیچ کس او را همتا نیست». خداوند مثل اتم، مثل انرژی و... نیست، زیرا اگر مثل اینها بود، مثل همین‌ها محکوم بود.
۲. بی‌نیازی: «الله صمد اخلاص/۲»، «او ثابت و متعالی و بی‌نیاز است». اگر خداوند نیازمند بود، هم محکوم بود و هم حاکمی می‌خواست.
۳. نامحدودی: «هو معکم اینما کنتم. حدید/۴»، «او هر کجا باشید او با شماست». نتیجه نامحدودی، احاطه است و نتیجه احاطه نیز حضور و آگاهی و علم.

۴. یگانگی: " هو الله احد اخلاص/۱"، «اوست خدای یگانه». او هم یکی است و هم یگانه و در نتیجه از ترکیب و اجزاء برخوردار نیست. این خصوصیات خداوند را از دیگر موجودات ممتاز می‌سازد و خصوصیات دیگری قلب‌ها را از عشق او سرشار می‌گرداند نظیر:

۱. او زیباست چون زیبایی آفریده اوست

۲. او کامل است و نقص ندارد و انسان عاشق کمال است.

۳. او بخشنده است نه گیرنده، در حالی که دیگران تنها مصرف کننده هستند.

۴. او مهربان است و بخشنندگی‌های او از روی عادت یا سیاست نیست. او از من به خودم مهربان‌تر و آگاه‌تر و نزدیک‌تر است: "نحن اقرب الیه من حبل الوریثه. ق/۱۶"، «ما از رگ گردن به او (= انسان) نزدیک‌تریم». حتی او مرا با خودم مهربان کرده است. او میان من و قلبم فاصله شده است: "إن الله یحول بین المرء و قلبه انفال/۲۴"، «او بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حائل می‌گردد».

انسان در بینش و جهان‌بینی اسلام فقط به شناخت اینکه خدایی هست و یا انسانی هست و یا جهانی هست قانع نیست. شناخت زیبایی و عظمت و شکوه و محبت و بخشش و رفاقت او در وی عشق و فنا و توحید می‌آفریند و او را از غیر خدا می‌گسلد. با این شناخت و نگرش هم خدا را می‌یابد و هم به او دل می‌بندد، زیرا انسان دل‌داده زیبایی و کمال و اسیر محبت و احسان و محتاج دوست و رفیق است. انسان با تفکر، به شناخت خود و در نتیجه شناخت پروردگار و در نهایت به عشق او (= ایمان) که برترین و واقعی‌ترین معنای زندگی است می‌رسد و سپس این عشق و ایمان او را به اطاعت و مسئولیت (= تقوی) می‌کشاند. معرفت عمیق از «الله، رحیم، حی، قیوم و...» آدمی را از خودش

جدا می‌کند و برای خداوند زنده نگاه می‌دارد و می‌میراند. «لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون آل عمران/۱۶۹»، «هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند» بنابراین باید بر زنده‌ی حاکم تکیه کرد و به او رو آورد. «توکل علی الحی الذی لا یموت فوقان/۵۸»، «و بر آن زنده که نمی‌میرد تکیه کن».

فرانکل معتقد است که معناجویی نه تنها نمایانگر انسانیت بشر است، بلکه همان طور که تئودور کوچن ثابت کرده است، معیاری مطمئن برای بهداشت روان نیز به شمار می‌رود. این نظریه از جانب جیمز کرامباف و خواهرش رافائل و ریموند شرادر (Raymond R. Shrader) تأیید شده است. آن‌ها میزان معناجویی را اندازه‌گیری کرده و بالاترین رقم‌ها را در میان افراد انگیزه‌دار و جمعیت‌های حرفه‌ای و تجاری موفق به دست آورده‌اند.^{۲۱} آلبرت اینشتاین می‌گوید: «شخصی که زندگی خود را بی معنی تلقی می‌کند نه تنها غمگین است، بلکه برای زندگی کردن نیز مناسب نیست».

به عقیده فرانکل امکان ندارد بتوانیم با بیماری‌هایی چون بی معنایی، بی شخصیتی و فقدان انسانیت که بیماری رایج عصر ماست مقابله کنیم. مگر این که بعد انسانی انسان را در مفهومی که از بشر ارائه می‌دهیم بگنجانیم. مفهومی که هر گونه روان‌درمانی را چه در سطح آگاه و چه در سطح ناخودآگاه در بر می‌گیرد. تلاش برای یافتن معنایی در زندگی، نیرویی اولیه است نه نمودی ثانوی که از تحریک غرائز سرچشمه گرفته باشد. این معنا برای هر فرد ویژه و یکتاست و فقط اوست که باید و شاید آن را انجام دهد. فقط در آن صورت است که این نیروی معناجویی یا معناخواهی وی را راضی خواهد کرد. او معتقد است نگرانی انسان درباره ارزش زندگی و حتی افسردگی او، یک افسردگی روحانی است نه

۲۱. فریاد ناشنیده... ص ۲۹

بیماری روحی. اگر پزشک این افسردگی روحانی را به بیماری روحی تعبیر کند
نومیدی وجود را در زیر خرمنی از داروهای آرام‌بخش مدفون خواهد کرد. اینکه
پزشکی نشد! وظیفه پزشک این است که بیمار را از آن معنای نهفته زندگی خود،
آگاه سازد. سپس می‌گوید:

«پاره‌ای از کارشناسان عقیده دارند که معانی و ارزش‌ها چیزی جز مکانیزم
دفاعی بدن، واکنش‌ها و اعتلای هوس‌ها نیست. اما من یکی هرگز حاضر
نیستم به خاطر واکنش‌ها زندگی کنم و ایمان دارم که انسان می‌تواند به خاطر
آرمان‌ها و ارزش‌هایش زنده بماند و حتی بمیرد. چند سال پیش در فرانسه
مطالعه‌ای انجام گردید و نشان داد که ۸۹ درصد از افراد مورد مطالعه ایمان
داشتند که انسان چیزی لازم دارد که به خاطر آن، زندگی کند و ۶۱ درصد
اظهار کردند که در زندگی آنها کسی یا چیزی موجود است که حتی حاضرند
به خاطرش بمیرند. من این مطالعه را در درمانگاه خود در وین، در بین
کارکنان و بیماران اجرا کردم و اختلاف آن، با مطالعه‌ای که در فرانسه انجام
گردید فقط دو درصد بود. به عبارت دیگر این کاوش‌ها نشان داد که
معناخواهی و معناجویی در زندگی حقیقت است و نه وهم.»^{۲۲}

معنای عشق از منظر لوگوتراپی

به عقیده فرانکل، عشق تنها راهی است که با آن می‌توان ژرفنای وجود دیگری را
دریافت. کسی نمی‌تواند از وجود و سرشت فردی دیگر کاملاً آگاه شود مگر آنکه
عاشق او باشد. بوسیله این عمل روحانی عشق، فرد خواهد توانست صفات

۲۲. انسان در جستجوی معنی، ص ۶۶

شخصی و الگوی رفتار محبوب را به خوبی دریابد و حتی چیزی را که بالقوه در اوست، و باید جان بگیرد درک کند.^{۲۳}

در قرآن نیز عشق و پرستش از مهم‌ترین گرایش‌های فطری انسان مطرح گردیده است و اصولاً پرستش واقعی آن پرستشی است که در زمینه عشق پیدا می‌شود. از این عمل روحانی عشق که شایسته واقعی آن خداوند است در قرآن به ایمان تعبیر آمده است: «الذین آمنوا أشد حبا لله بقره/۱۶۵»، «کسانی که ایمان آورند، شدیدترین علاقه‌شان به خداوند است». تعریف ایمان نیز در فرهنگ قرآن، تصدیق و معرفت قلبی و باطنی است که آثاری بر روی گفتار و کردار آدمی داشته باشد. این نکته از آیاتی که ایمان را به قلب مرتبط نموده فهمیده می‌شود: «اولئک کتب فی قلوبهم الايمان مجاده/۲۲»، «در دل اینهاست که خداوند ایمان را نوشته» «إلا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان نحل/۱۰۶»، «...مگر آن‌کس که مجبور شده و قلبش به ایمان اطمینان دارد...» و «لما یدخل الايمان فی قلوبهم حجات/۱۴»، «...و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است...» «الذین آمنوا و مطمئن قلوبهم بذكر الله. ألا بذكر الله تطمئن القلوب رعد/۲۸»، «همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.» تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد و هیچ مطلوب دیگری آرامش حقیقی نمی‌دهد، تنها یک آرامش موقت می‌دهد ولی همینکه فطرتش او را از نزدیک بو کرد و شناخت، یک نوع عدم سنخیت میان خود و او درک می‌کند و حالت بی‌زاری در وی پیدا می‌شود. تنها حقیقتی که اگر به او برسد دیگر محال است نسبت به او بی‌زاری پیدا کند خداوند متعال است. و این زمانی است که قلب انسان به «حقیقت» به «او»، به «توحید» رسیده باشد.^{۲۴}

۲۳. همان، ص ۷۶

۲۴. مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۲۰

حکمای اسلام به دو نوع عشق عقیده دارند: ۱. عشق‌های جنسی ۲. عشق‌های روحانی. نمی‌توان عشق را در گرایش‌های جنسی منحصر نمود زیرا در عشق احیانا کیفیاتی پیدا می‌شود که با جنبه‌های جنسی سازگاری ندارد. برتراند راسل، در کتاب «زناشویی و اخلاق» می‌گوید: «ما امروزی‌ها حتی در عالم تصور، نمی‌توانیم روحیه آن شاعرانی را که در اشعارشان از فنای خود سخن می‌رانند بی آنکه کوچکترین التفاتی از محبوب بخواهند درک کنیم» و بعد می‌گوید: این قبیل عشق‌هاست که به روح انسان عظمت و شکوه و شخصیت می‌دهد.^{۲۵}

در لوگوترایی عشق پدیده‌زاد (Epiphenomenon) نیست، یعنی پدیده‌ای نیست که از پدیده اصلی دیگری زائیده شده باشد. عشق پدیده باصطلاح اعتلاء یافته غریزه جنسی نیست و خود مانند میل جنسی پدیده‌ای اصلی و ابتدائی است. میل جنسی معمولا حالتی است از بیان عشق، و وقتی جائز و حتی مقدس و پاک است که مرکبی برای عشق باشد. پس عشق، اثر جانبی میل جنسی نیست، بلکه میل جنسی راهی برای درک آن همدمی غائی است که عشق نام دارد.^{۲۶}

و در قرآن، عشق یا ایمان، یک تمایل و گرایش فطری بیان گردیده که تمامی انسانها با این گرایش یعنی گرایش به موجودی برتر و والاتر از خود که زیباترین، مهربان‌ترین و کامل‌ترین موجود است و بی‌نیازی و محکوم نبودن، او را از دیگر محبوب‌های دروغین ممتاز نموده است، آفریده شده‌اند:

«فطرت الله التي فطر الناس عليها روم/۳۰»، «همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است» و «ربنا إنا سمعنا مناديا للآيمان أن آمنوا فآمنّا آل عمران/۱۹۳»، «پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرامی‌خواند که: به پروردگار خود ایمان آورید، پس ایمان آوردیم»

۲۵. مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۱۰

۲۶. انسان در جستجوی معنی، ص ۷۶

فطرت انسان همان ویژگی‌هایی است که در اصل خلقت و آفرینش انسان نهادینه شده است و مانند طبیعت و غریزه یک امر تکوینی و جزء سرشت انسان است، اگر چه از غریزه آگاهانه‌تر است و انسان می‌داند که چنین فطریاتی دارد. این فطریات یکی در ناحیه شناختها، درکها و دریافت‌ها است و دیگری در ناحیه خواست‌ها و میل‌ها. قرآن در بسیاری موارد پرسش‌هایی از انسان می‌کند که می‌خواهد از فطرت او جواب بگیرد نظیر: «هل جزاء الاحسان إلا الاحسان الرحمن ۶۰/۶»، «مگر پاداش احسان جز احسان است؟» شکی نیست که انسان در جواب می‌گوید: پاداش نیکی جز نیکویی نیست. حال سؤال اینست که این پاسخ را انسان از کجا آورده؟ و سؤال دیگر اینکه چرا در صورت تغییر شرایط محیط یا هر عامل دیگری که احتمال می‌دهیم در پاسخ مؤثر باشد، این پاسخ تغییر نمی‌کند؟ و آیا حس پرستشگری، حقیقت جویی، زیبایی طلبی و... نیز، اینگونه نیست^{۲۷}؟ «هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون. زمر/۹»، «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟»

بنابراین تمایل به پرستش معشوق در واقع پرتویی است از پرستش معشوق حقیقی، و انسان هرگاه عشق روحانی به هر چیز دیگری پیدا کند، این تبلور همان عشق حقیقی است که گرایش به آن در نهاد و فطرت وی وجود دارد. عرفای اسلام تمام عشق‌ها را حقیقی می‌دانند و می‌گویند: یک جمال بیشتر وجود ندارد که جمال خداوند است و همه جمال‌های دیگر پرتو و آینه‌ای از آن

۲۷. برای اثبات فطرت اگرچه دلایل متعددی وجود دارد اما به همین دلیل نیز می‌توان اکتفا کرد که «ما آن را در خود می‌یابیم» و این نظیر بدیهیات اولیه است که نیازمند دلیل نیستند. زیرا این مطلب در فلسفه اثبات شده است، حکمای اسلامی می‌گویند نوزاد وقتی به دنیا می‌آید هیچ چیز نمی‌داند. حتی قضیه بدیهی «کل از جزء بزرگتر است» را هم نمی‌داند چون تصویری از کل و جزء ندارد. ولی همین قدر که تصویری از کل و تصویر از جزء پیدا کرد، و این دو را برابر هم گذاشت دیگر بدون نیاز به دلیل و معلم و تجربه حکم می‌کند که کل از جزء بزرگتر است. ر.ک استاد شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار ج ۳ ص ۴۷۷

جمالند^{۲۸} و هر جمالی پرتویی از آن را ارائه می‌دهد. فطرت که در جستجوی کمال و جمال مطلق است، محدود آن را نمی‌خواهد، و اگر در مصداق اشتباه نمود بعد از رسیدن به آن، سرخوردگی پیدا می‌کند و دنبال محبوبی دیگر می‌رود.

لوگوتراپی و مسئولیت

پذیرش مسئولیت به طور قاطع و الزام‌آوری در لوگوتراپی مستتر است. روش درمانی آن بر این استوار است که «چنان‌زی که گویی بار دومی است که زندگی می‌کنی و در بار اول همان خطایی را کرده‌ای که اینک در حال انجام آنی». تلاش لوگوتراپی در این است که بیمار را کاملاً از وظیفه مسئولیت‌پذیری خود آگاه کند، ولی باید او را آزاد بگذارد که خود را در هر مورد مسئول هر کس و هر چیزی که می‌خواهد بداند. اگر می‌گوییم انسان مخلوقی مسئولیت‌پذیر است و باید به معنای بالقوه زندگی خود تحقق دهد، این را نیز باید بگوییم که این معنای حقیقی را باید در دنیا و گرداگرد خود جست‌نه در درون خود و در دنیای روان و نباید روان را چون مدار بسته‌ای به حساب آورد. به همین علت هدف حقیقی وجود انسانی را نمی‌توان در آنچه به تحقق نفس (Self-actualization) معروف است، جستجو کرد. وجود انسان علی‌الاصول از خود فراروست (Self-transcendent) و تحقق نفس را نمی‌توان به منزله هدفی قرار داد. چون اگر آن هدف شد ممکن است هر چه انسان بیشتر به دنبالش رود آن را کمتر دریابد. این تحقق وقتی انجام می‌گیرد که انسان خود را متعهد به انجام معنای زندگی خود کند. به عبارت دیگر این تحقق نفس محصول جانبی از خود فرارویست. دنیا را

نه می‌توان مظهري از خود نگريست و نه آن را وسيله‌اي براي تحقق نفس دانست
زيرا در هر دو صورت تصوري که از دنيا داريم بسيار کوچک می‌گردد.^{۲۹}
به عقیده استاد شهيد مطهري، اگرما اصالت‌هاي انساني را اموري آفريدي بدانيم،
چون آفريدن به معنای واقعيّت دادن در اينجا معنی ندارد و به معنای اعتبار کردن
است، بنا براین اصالت‌هاي انساني وسائلي است براي هدف‌هاي ديگر، زيرا خود
این‌ها، نمی‌توانند هم اعتباری باشند و هم هدف. اگر هم اعتباری باشند و هم
هدف، مثل این است که انسان هدف ندارد، چیزی برای خودش اعتبار می‌کند که
هدف بشود، درست همان کار بت‌پرست‌هاي عرب که می‌آمدند بتی را
می‌ساختند، بعد همانی را که خودشان ساخته بودند پرستش می‌کردند، «**أتعبدون
ما تحتون صافات/۹۵**»، «**آيا آنچه را می‌تراشيد، می‌پرستيد؟**». هدف، آن چیزی است که
بالاتر از توست و تو کوشش می‌کنی که به آن برسی، و چیزی را که توجعل و
قرارداد می‌کنی از تو پایین‌تر است.^{۳۰}

فرانکل معتقد است که معنای حیات همیشه در تغییر است ولی هیچوقت از بین
نمی‌رود و بنابر روش لوگوتراپی، این معنا را از سه راه می‌توان دریافت: ۱. با
انجام کاری شایسته. ۲. با درک ارزشی روحی. ۳. با پذیرش رنج. راه اول، راهی
روشن است ولی دو راه دیگر نیازمند توضیح است. راه دوم یافتن معنای زندگی
با کسب ارزشی و تجربه‌ایست، مانند فرهنگ و هنر و یا با درک و دریافتن فردی
ديگر، یعنی با عشق! و سومین راه، دریافت معنای زندگی در رنج است.

رنج از دیدگاه لوگوتراپی

۲۹. انسان در جستجوی معنی، ص ۷۴

۳۰. مطهري، مجموعه آثار، ۵۴۵/۳

یکی از اصول لوگوتراپی این است که محرک اصلی انسان درک لذت و پرهیز از درد نیست بلکه معنایی است در زندگی. فرد آماده رنج کشیدن است به شرطی که معنایی و مقصودی در آن رنج باشد^{۳۱}. وقتی انسان با وضعی غیر قابل اجتناب روبرو شد، وقتی با سرنوشتی مواجه گردید که نمی‌شد آن را تغییری داد، فرصتی یافته است که بهترین ارزش خود را نشان دهد و عمیق‌ترین معنای حیات، یعنی معنای رنج را آشکار سازد. زیرا مهمتر و بالاتر از همه آنچه اهمیت دارد گرایش است که ما در برابر رنج بر می‌گزینیم، طرز فکری که با آن رنج را می‌پذیریم. از آنجا که زندگی دنیوی انسان از درد و رنج جدا نیست، می‌توان گفت: در این جهان کسی سعادت‌مند است که لذت‌هایش به لحاظ کیفی برتر و به لحاظ کمی با دوام‌تر باشد، قرآن کریم که به حیات جاودانه انسان و سعادت اخروی او نظر دارد و آن را مهم می‌شمارد، بر این دو ویژگی تأکید می‌نماید: «والآخرة خیر و أبقى اعلیٰ/۱۷»، «و جهان آخرت نیکوتر و پایدارتر است».

نتیجه

حقیقت این است که بقا بستگی به «برای چه» و «برای که» دارد و امروزه با فروکش کردن مسأله تنازع بقا، این سؤال مطرح است که بقا برای چه چیزی؟! آلبرکامو در افسانه سیزیف مدعی است که «در حقیقت فقط یک سؤال جدی وجود دارد و آن این است که آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا نه؟!». لوگوتراپی کمتر از روانکاوی بدنبال واپس‌نگری و درون‌نگری می‌رود و بیشتر به آینده و وظیفه و معنایی توجه دارد که باید توسط فرد انجام گیرد. مکتب معنی‌درمانی ویکتور فرانکل در عین تأثیرپذیری از نظرات فروید، آدلر و مکتب اگزستانسیالیسم، اختلافات جدی با آنها دارد. برخی اصول لوگوتراپی در عین

۳۱. انسان در جستجوی معنی، ص ۷۷

اختلافات بنیادینی که با جهان‌بینی الهی و مسئله فطرت دارد، با آموزه‌های قرآنی تشابه چشمگیری دارد. مجموع اصولی که از لوگوترایی در این مقاله بیان گردید را می‌توان در ساختار محتوایی سوره عصر مشاهده نمود *«والعصر. إن الانسان لفی خسر العصر/۱،۲»*، «سوگند به زمان که واقعا انسان دستخوش زیان است». تناسب واژه *والعصر* و سوگند به آن، از استمرار «تهی زندگانی» در تمامی اعصار حکایت دارد. زیرا انسانی که سرمایه‌ها و گرایشات الهی و اصول فطری و انسانی خویش را نادیده انگارد و به غیر خداوند روی آورد، در هنگام توجه، گرفتار زیانکاری و بیهودگی عظیم خواهد شد. در این بیهودگی، مرگ و خودکشی اقدامی شجاعانه است. «معنی زندگی» را می‌توان در آیه: *«إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات...العصر/۳»*، «مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده»، جستجو نمود که ایمان و عشق به پروردگاری حاکم و مهربان، و عشق‌ورزی و عبودیت و پرستش او، یگانه معنایی است که می‌تواند نجات‌بخش آدمی از از بیماری بی‌معنایی، بی‌شخصیتی، و فقدان انسانیت، که بیماری رایج عصر ماست نجات بخشد. *«و تواصوا بالحق العصر/۳»*، «و همدیگر را به حق سفارش نموده»، بیانگر «مسئولیت» انسان است که *«و کان عهد الله مسئولا احزاب/۱۵»*، «و پیمان خدا همواره بازخواست دارد». *«و تواصوا بالصبر العصر/۳»*، «و به شکیبایی توصیه کرده‌اند»، نیز «زندگی در رنج» را تفسیر می‌کند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. شولتس، دوان، روان‌شناسی کمال، ترجمه گیتی خوشدل، تهران، نشر نو،

۱۳۶۹

۳. ویکتور فرانکل، انسان در جستجوی معنی، ترجمه دکتر اکبر معارفی، انتشارات دانشگاه تهران، ش. ۱۵۰۹. ۱۳۷۵
۴. ویکتور فرانکل، فریاد ناشنیده برای معنا، ترجمه دکتر مصطفی تبریزی-علی علوی‌نیا، انتشارات فراروان. چاپ اول ۱۳۷۶
۵. علی صفایی حائری، روش نقد، نقد اگزیستانسیالیسم، انتشارات لیل‌القدر. ۱۳۸۱
۶. ژان پل سارتر، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه رحیمی
۷. استاد شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲ و ۳، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵
۸. استاد محمد تقی مصباح یزدی، خداشناسی در قرآن، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۴